

## نقد و بررسی کتاب

رحیم خستو\*

### ایران در آینه مصدق: نگاهی به کتاب «آشوب» اثر احمدبنی جمالی (1)

به رغم اینکه هر ساله در حوزه تاریخ و مطالعات ایران آثار متعددی منتشر میشود و برخی از آنها در لیست کتاب‌های پر فروش قرار گرفته و مورد توجه مخاطبان عام قرار می‌گیرند، اما تعداد معدودی از این آثار علاوه بر اینکه قادرند روایتی جذاب از زندگی سیاسی یا رخداد‌های تاریخی را به معرض نمایش بگذارند از اعتبار علمی نیز برخوردارند و نویسندگان این آثار سعی دارند چشم اندازهای جدیدی را برای شناخت تاریخی یا سیاسی و اجتماعی پیش روی مخاطبان و جامعه علمی قرار دهند، کم نیستند آثاری که در میان مخاطبان عام و بعضاً «خواص محبوبیت دارند و بدلیل قدرت روایت گری و بکارگیری ادبیات جذابیت‌های زیادی دارند اما در آن مرز افسانه و واقعیت مخدوش می‌شود. این آثار نه داستان هستند و نه ارزش تاریخی دارند. ذبیح الله منصوری چهره شاخص این سبک نگارش محسوب می‌شود و کپی‌های کم‌رنگی از کارهای منصوری را در آثار طلوعی و معتضد و افراسیابی می‌توان سراغ گرفت که البته به هیچ وجه قدرت افسانه پردازی‌های اصل را ندارند در این آثار تصور و ذهنیت نویسنده جای اسناد را می‌گیرد و باخیال پردازی شخصیت‌های سیاه و سفید و یا فرشته و اهریمن‌های ساخته می‌شوند و همچون پرده پنداری در مقابل دیده‌گان خواننده می‌نشینند. اما طی سالهای اخیر در زمینه تاریخ به ویژه بیوگرافی آثاری منتشر شده اند که با افکندن نوری به اشخاص اگر چه از زاویه دید خود به معرفی شخصیت‌های تاریخی پرداخته اند که از جمله آنها می‌توان به

\* عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

عباس امانت، عباس میلانی، علی رهنما و حمید شوکت اشاره نمود. آنها تلاش نمودند با استفاده از اسناد و مدارک مختلف به بازخوانی افرادی بپردازند که گرداگرد آنان را افسانه‌ها و پندارها گرفته بود این آثار هم تا حدود بسیار زیاد و به لطف اسناد مختلف سعی کردند به واقعیت‌های تاریخی نزدیک شوند و با برخورداری از سبک روایتگرانه، جذابیت‌هایی نیز دارند، و لذا از بسیاری از آثار صرفاً علمی و با چهره عبوس متمایز می‌شوند و قادرند توجه مخاطبان عام را نیز جلب نمایند، در عین اینکه این به معنای این نخواهد بود که دسترسی داشتن به اسناد به معنای داعیه حقیقت داشتن نیز خواهد بود، همانگونه که ماشاءالله آجودانی بین باغ و متن ادبی شباهت‌های بسیاری قائل می‌شود، قضاوت و شناخت باغ بستگی به این دارد که از چه دری، چه فصلی و چه سمتی وارد باغ شوید، قضاوت مختلفی خواهید داشت [2] بی‌گمان روایتی که توسط این نویسندگان و محققین ارائه می‌گردد محصول پیش فرض‌ها، بینش، تجربیات زندگی و نوع انتخاب آنها می‌باشد، اما روایت آنها بر اسناد و نه توهمات استوار است. این نویسندگان اگرچه ایرانی هستند اما آثار آنها محصول سنت و رویه دانشگاه‌های ایرانی نیست و در خارج از کشور تالیف شده‌اند. اما کتاب «آشوب» (مطالعه‌ای در زندگی و شخصیت دکتر محمد مصدق) اثر احمد بنی‌جمالی از قابل توجه‌ترین اثری است که در زمینه زندگینامه سیاسی فکری شخصیت‌های ایرانی، به نگارش و انتشار در آمده است و حتی در بیرون مرزهای ایران نیز مورد توجه قرار گرفته و بحث‌هایی حول آن در گرفته است.

اثر فوق که متن اصلاح شده رساله دکتری ایشان است از جهات مختلفی قابل توجه و بررسی است. نویسنده بر آن است با استفاده از رویکرد روانشناختی و شخصیت‌شناسانه دکتر مصدق را مورد تحلیل قرار دهد. البته مباحث روان‌شناختی در فصل‌های اول کتاب جلوه‌ی بیشتری دارد ولی هر قدر سیر تحول زندگی مصدق را در اثر دنبال می‌نماییم این جلوه‌گری کاهش یافته و موقعیت‌ها و انگیزه‌ها اعتبار بیشتری می‌یابد، امروزه با توجه به مطالعات بین‌رشته‌ای و وابستگی حوزه‌های مختلف علوم به ویژه علوم انسانی، داد و ستد بین روانشناسی و علوم سیاسی و تاریخ می‌تواند به غنای مطالعات ایران کمک نماید و عبوسی و ملال‌آور بودن را از سوی و سطحی‌نگری، بی‌مایگی و افسانه‌پردازی از سوی دیگر، در مطالعات ایران بزداید، بکارگیری یافته‌های روانشناختی می‌تواند زوایای پنهان و ناشناخته‌تر مردان سیاسی را آشکار سازد، زیرا در بسیاری مواقع سیاستمداران هویت خویش را در پس شعارها مخفی می‌کنند و لذا با کمک روانشناسی و سایر حوزه‌های علوم انسانی رجال سیاسی از هاله‌های اسطوره‌ای خارج و در اتاق‌های شیشه‌ای نشانده می‌شوند و وجوه نادیدنی‌شان نمایان می‌گردد، همان ادعایی که نویسنده در دیباچه کتاب بر آن اشاره دارد «بیرون

کشیدن مصدق از هاله ای اسطوره‌ای تا بتوان امکان مطالعه و شناخت شخصیت وی را فراهم آورد» مطالعه شخصیت‌های تاریخی با دانش روانشناسی را در آثار ماروین زونیس به خصوص در کتاب شکست شاهانه (روانشناسی شاه) [3] می‌توان مشاهده کرد اثر فوق با اینکه کاری ارزشمند در این زمینه است وسیعی نموده است نسبت شکل‌گیری شخصیت محمدرضا پهلوی تا سن چهارده سالگی را به دقت مورد مطالعه و اثر آن را بر کنش‌های بعدی او مورد سنجش قرار دهد اما کتاب این حس را به خواننده القاء می‌نماید که تمامی حوادث و تحولات تابعه‌ای از شخصیت محمدرضا پهلوی است. بنی‌جمالی نیز در مواردی به این رویکرد نزدیک می‌شود و می‌گوید: گرفتار آمدن مصدق در دام یک بیماری که هیچگاه از آن رهایی نیافت بر شخصیت وی مؤثر بوده تا جایی که حتی در ایام صحت نیز از بیمارپنداری خود نرسته است. به گمان نویسنده درک مبالغه آمیز از «تهدید و خطر» به نوعی از عوارض این بیماری می‌باشد. اما در ادامه کتاب از یک مطالعه و بررسی صرفاً روانشناختی فاصله می‌گیرد و با توجه به منابع اعم از نسخ خطی و اسناد به شرح فضای سیاسی و اجتماعی ایران و نیروهای اجتماعی آن، به موقعیت‌ها توجه و کنش مصدق را نسبت به شرایط مورد سنجش قرار می‌دهد می‌توان گفت کتاب اگرچه پایه استدلال خود را روانشناسی قرار می‌دهد اما این رویکرد در همه جا وجه غالب را ندارد و مباحث تاریخی، جامعه‌شناختی و بعضاً «اندیشه‌ای» نیز در متن دیده می‌شود.

در مورد دکتر مصدق نیز آثار بسیار زیادی به نگارش درآمده است اما کمتر اثری چون «آشوب» زندگی مصدق را در گستره‌ای حداقل هفتاد ساله مورد مطالعه قرار داده است. نویسنده در آغاز به وضعیت خانوادگی و ازدواج والدین مصدق می‌پردازد و شرایط خانوادگی و مسائلی چون تعدد زوجات و تقسیم ارث را در شکل‌گیری شخصیت و ایده‌های بعدی او مؤثر می‌داند و بر این نظر است و این‌ها در رساله دکتری وی نیز تبلور می‌یابد، به گونه ای که نقد تعدد زوجات و اعتبار بخشیدن به تک همسری نه از باب تمایلات معطوف به جنبش‌های حقوق زنان، بلکه ناشی از تجربیات زندگی شخصی اوست. نویسنده در بخش‌های دیگر کتاب از نسبت تاریخ با تحول اندیشه اصلاحی در ایران سخن به میان می‌آورد و افکار میرزا هدایت [پدر مصدق] را نسبت به اندیشه ورزی مدرن می‌سنجد، و بر این نکته اشاره دارد که اندیشه اصلاحی افرادی چون میرزا هدایت بیشتر از منظر دغدغه‌های جهاننداری سنتی است، تا اندیشه ورزی مدرن، این نکته در مورد مصدق هم تا حدودی صدق می‌کند، مصدق گرچه در آشنایی با غرب برخی مفاهیم مدرن را می‌شناسد و حتی در رساله خود بر وجوه عقلانی در فقه شیعه توجه می‌نماید اما ساختیابی شخصیت او به مانند روشنفکران دینی باعث می‌شود وی نتواند با محیط‌های روشنفکری غرب ارتباط چندانی برقرار نماید و لذا در بسیاری موارد

منتقد تقلید از نهادها و قوانین غربی بود، البته او هیچگاه به مثابه روشنفکران دینی اعتقادی به وارد نمودن شریعت به عرصه ی دولت نداشت. با این احوال اما نظام سیاسی انگلستان می توانست مدل ایده الی برای او باشد چون که می توانست در عین حفظ آزادی های عمومی، منزلت اشراف را نیز پاس دارد. چنین ایده الی بی ارتباط با خاستگاه اجتماعی اشرافی مصدق نبود، مصدق بر آن بود که اشرافیت سیاسی می تواند اعتبار افراد را حفظ نماید و حتی به جامعه مصونیت بخشد فقدان اشرافیت سیاسی یاد آور قول میرزاده عشقی در سه تابلوی مریم مبنی بر تکیه زدن مرده شوران بر کرسی سیاسی بود:

چه بی تمیز کسانی شدند میز نشین...

«عمو! تمام ادارات مرده شور خانه است - وزین ره است که این کهنه ملک ویرانه است

شرف ورا شود آنگاه کمترین اوصاف - ازین ره است که آن مرده شو شد از اشراف [4]

صفحه 163 کتاب آشوب به نمونه ای از کنش مصدق اشاره دارد: مصدق با سپهدار تجانس فکری و مسلکی نداشت و بنابر اصول و پرنسیب سیاسی می بایست استعفا می داد، رسمی پسندیده در حوزه ی اخلاق حکومتی که بسیاری از رجال قاجاریه بدان پای بند بودند و بر اساس آن حضور در موقعیت و جایگاهی معارض با آرای خود را دور از شرافت سیاسی می دانستند. اشرافیتی که در فرهنگ سیاسی ایران اعتبار چندانی ندارد همان چیزی است، که مصدق در پذیرش مسئولیت بر آن تا کید داشت یعنی مسئولیت با اختیار لازم، امری که در فرهنگ سنتی و استبدادی ایران یا وجود نداشته و یا زمینه ساز تنازعات سیاسی گردیده است. اشرافیتی که مصدق بر آن تأکید می ورزید باعث می شد در مقابل هر گونه فساد از مسامحه پرهیز کند و حتی به خاطر غرور شخصی هم که باشد، تن به هر در یوزگی ندهد. این در حالی است که همان گونه که نویسنده اشاره دارد با اشرافیت زدایی از حوزه سیاست، ورود اشخاص و نیروهای سیاسی بدون شناسنامه به پارلمان و یا حضور نوکیسه گان در عرصه سیاست مهیا شد. که یادآور قصه رجل سیاسی جمالزاده در کتاب «یکی بود یکی نبود» است، «می پرسی چه طور شد مرد سیاسی شدم و سری میان سرها در آوردم؟ خودت باید بدانی که چهار سال پیش مردی بودم حلاج و کارم حلاجی و پنبه زنی بود... روز می شد یک من نان سنگک و پنج سیر گوشت را هر جور بود به خانه می بردم اما زن ناقص العقلم هر شب بنای سرزنش را گذاشته ومی گفت.... همسایمان حاج علی که یکسال پیش آه نداشت با ناله سودا کند کم کم داخل آدم شده و برو بیای پیدا کرده وزنش می گوید که همین روزها هم وکیل مجلس می شود... اما تو تا لحد باید زه زه پنبه بزنی. کاش کلاهت هم یک خرده پشم داشت. [5]

مصدق از هتاک، نداشتن پرنسیب، بی حرمتی به رجال و عدم رعایت اخلاق سیاسی که رویه نوکیسه‌گان سیاسی بود به شدت متأثر می‌شد، لذا او نه انقلابی است و نه با استبداد دمخور، در عین تمایل به اصلاح با افراط‌گری مشروطه خواهان میانه‌ای ندارد، البته وقتی این اشرافیت در بستری از سنت‌های دموکراتیک قرار نگیرد خود تبدیل به آسیب می‌شود که نمونه‌های از آن در رفتارهای سیاسی مصدق در دوران نخست وزیری قابل مشاهده است، عدم همکاری با سایر نهادها و انحلال مجلس از جمله آنها است. و عملاً او را در دام پوپولیسمی گرفتار می‌نماید که همه عمر از آن گریزان بود.

اما وجه دیگر شخصیت مصدق که در کتاب نمود ویژه‌ای می‌یابد نگاه و کنش او در مورد نیروی‌های خارجی است. نویسنده در فصل چهارم بر این نکته توجه دارد که مصدق با تجربیات شخصی و خانوادگی که در باب دیوان استیفا دارد و از همان اوان جوانی که بکارگیری مستشاران خارجی مطرح شد موجبات حساسیت نسبت به نیروهای خارجی در وی ایجاد شد و وقتی با وضعیت حقوقی کشورهای همسایه و الغای کاپیتولاسیون در ترکیه آشنا شد پاسخی برای ندای درونی و یا ضمیر ناخودآگاه خود یافت و او را به سمت مبارزه با حضور مستشاران خارجی و بدبینی نسبت به هر گونه همکاری با کشورهای خارجی سوق داد. در صفحه 77 نویسنده اشاره دارد که: در حیات سیاسی مصدق، مبارزه با حضور مستشاران خارجی در نهادهای اجرایی کشور امری محوری و همیشگی بوده آنقدر که می‌شود آن را ترجیح بند نطق‌هایش در سالهای فعالیت پارلمانی دانست. نکته‌ای که حتی به تعبیر نویسنده تبدیل به وسواس شده بود، او را به سمت درکی مبالغه آمیز از تهدید و خطر سوق داد و این احساس را در او برانگیخت که هر گونه حضور غیر ایرانی، می‌تواند حس شرافت و شخصیت ایرانی را مخدوش نماید، چنین رویکردی هرچند مورد استقبال ایرانیان قرار گرفته و از مولفه‌های گفتمان انقلاب اسلامی به حساب آمد و به مصدق لقب قهرمان ملی بخشیده است، باید تأکید کرد که نفوذ بیگانگان نه محصول همکاری با نیروهای خارجی بلکه ناشی از عملکرد سیاستمداران داخلی است که عموماً بین خلق و خوی استبدادی افراد و نفوذ بیگانگان نسبتی همبسته وجود دارد، نمونه بارز این امر تفاوت عملکرد مسیو نوز در دوران صدرات امین الدوله صدراعظم خوشنام و صدرات امین السلطان صدراعظم مستبد قاجار است. لذا اگر وسواس مصدق در تعامل با نیروهای خارجی نبود بحران بعد از ملی شدن نفت به گونه‌ای می‌توانست توسط وی مدیریت شود.

## سخن پایانی:

در مجموع کتاب سعی دارد مصدق را از برج عاج پایین آورد و او را در سلک انسان‌های زمینی مورد مطالعه قرار دهد و لذا در بسیاری موارد تصورات و ذهنیت‌های شکل گرفته در مورد مصدق را فرو می‌ریزد، امری که خوشایند شیفتگان مصدق نیست، البته شاید هم نویسنده محترم در مواردی یکسویه به قضاوت نشسته باشد که ممکن است اقتضای اثری بر آمده از رساله باشد که به وی اجازه نداده است که صفحه‌هایی از زندگی و کنش سایر بازیگران سیاسی عصر مصدق را تورق نماید و عوامل بیرونی (غیر روانشناختی) مؤثر بر رفتار و تصمیمات مصدق به خصوص دوران نخست وزیری وی را نمایان سازد، اما با این حال کنار راندن هاله‌ها از اطراف چهره مصدق، او را در عرصه اجتماعی پذیرفتنی تر و دوست داشتنی تر می‌نماید، و با توجه به جامعه ایران و سنت‌های ناسالم سیاسی و اقتصادی، مصدق را به عنوان چهره‌ای متمایز از سایر رجال می‌شناساند، عرصه سیاست جولانگاه انسانهای کامل نخواهد بود و آنان که در وادی سیاست به دنبال انسان کامل هستند زمینه‌های سقوط جامعه به دامن فاشیسم را فراهم می‌آورند لذا در این نوشته در عین اینکه مصدق در چهره انسانی کامل جلوه گر نمی‌شود اما مقبول و قابل احترام است چرا که استانداردهای یک رجل سیاسی را دارد و از این بابت در عرصه عمل سیاسی در سلک نوادر قرار می‌گیرد، و حتی بیماری او که نویسنده مبنای مباحث خود را بر آن نهاده و زمینه‌های نقد او را فراهم می‌آورد؛ همین بیماری یا تمارض در بسیاری مواقع عامل حفظ سلامت او در بحرانها و نیز نیالوده شدن در مناسبات ناسالم سیاسی و اقتصادی می‌گردد. به عنوان مثال احساس بیماری او در پاریس او را از افراد و مناسباتی دور نگه می‌دارد که در نزد مشروطه خواهان به عنوان «مفسدین پاریس» مشهور شده بودند، و همچنین با اشغال ایران توسط روسیه و انگلیس شرایط خاصی برای او به وجود می‌آید؛ او که از یکسو برخلاف برخی رجال مخالف اشغالگران بود و حاضر به همکاری با آنان نبود و از سو دیگر نیز نمی‌خواست با ترک تهران با سیاستهای دول محور همراهی کند، بیماری به مدد او می‌آید تا استقلال و خوشنامی او را حفظ کند و بعدها به عنوان برگ برنده و الهام بخش او در سیاست موازنه منفی ابزار تحقق اهداف سیاسی او گردد، علاوه بر این غش کردن مصدق به هنگام استعفای تیر ماه زمینه بازگشت دوباره و شکوهمندش را فراهم می‌آورد، در عرصه سیاست ایران که یک حادثه و یا اشتباه می‌تواند فرد را از گردونه سیاست و یا حتی زندگی خارج نماید (وثوق الدوله، تیمورتاش، سیدضیاء، قوام السلطنه، رزم آرا) بیماری گاه و بی‌گاه مصدق باعث مصونیت او می‌شود و شاید این امر بود که حیاتی نسبتاً طولانی و مؤثر در عرصه سیاسی ایران دارد. همان گونه که کتاب بر آن اشاره دارد: «زندگی

مصدق به دو بخش تقسیم می شود ایام سرزندگی و فعالیت سیاسی و روزهای انزوا و گوشه نشینی «که عملاً» این ایام گوشه نشینی و انزوا و بیماری اوست که به او حال و حیاتی تازه می بخشد تا به وقت خویش آرمانهایش را با سخت کوشی بیشتری پیگیری نماید. مطالعه کتاب ممکن است این سوال را در خواننده بر انگیزد، که چگونه مصدق با این همه نوسان در زندگی سیاسی و اجتماعی خود محبوب ملتی می گردد؟ به گمان نویسنده این سطور مصدق نهایت آمال مردمی است که در ضمیر ناخودآگاه جمعی در جستجوی قهرمان هستند، مصدق نماد طغیان جامعه ای علیه تحقیر است، مصدق منجی است که می تواند عقده های سرخوردگی جامعه را درمان نماید ولی با ایدئولوژیک نمودن سیاست و به بن بست کشاندن آن، خودبر بار آن عقده ها می افزاید و جامعه را به منجی دیگری حواله می دهد حتی اگر آن منجی به سان اسکندر ویرانگر باشد، و بنا به روایت اخوان ثالث: کاوه ای پیدا نخواهد شد امید - کاشکی اسکندری پیدا شود.

جامعه زمانی می توانست از بن بست های سیاسی نجات یابد که تکثری از نخبگان در بستر نهادهای مدنی و سیاسی حضور داشته باشند و امثال مصدق و کاشانی در مجلس و اشخاصی چون قوام در قوه مجریه به کنش بپردازند به هر روی قبض و بسط و فراز و فرود زندگی مصدق آنگونه که در کتاب تجلی می یابد، نمایانگر حال و هوای جامعه ایرانی است، مجموعه ای از به وجد آمدن ها و اعتراض ها، طغیان ها، ایستادگی ها تا سرخوردگیها و خاموشی گزیدن ها و وادادگی ها. به همین خاطر حکایت مصدق، حدیث نفس جامعه ایرانی است، شاید به همین دلیل مصدق این همه در دل این ملت خانه نموده است.

### یادداشتها

- 1- احمد بنی جمالی، آشوب، مطالعه ای در زندگی و شخصیت دکتر محمد مصدق (تهران: نشر نی، 1386).
- 2- ماشالله آجودانی، هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم (لندن: فصل کتاب، 1385).
- 3- ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر (تهران: طرح نو، 1370).
- 4- میرزاده عشقی، کلیات مصور، (تهران: امیر کبیر، 1344)، ص 190.
- 5- محمد علی جمالزاده، یکی بود یکی نبود (تهران: سخن، 1379).